

جریان باستان گرایی و تشکیل حکومت پهلوی

دکتر علی اکبر کجیاف^۱

زینب احمدوند^۲

چکیده:

باستان گرایی یکی از مسائل مهم در تاریخ اندیشه ایرانیان در دو سده اخیر از اهمیت بسزایی برخوردار است که در جنبه های، فرهنگی، ادبی و حتی سیاسی نمود پیدا کرده است. باستان گرایی در پی آن است تا با احیاء و تجدید حیات سنتها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی باز آفرینی نماید و زیر ساختهای فرهنگی و اجتماعی نوینی را بر پایه سنتهای کهن بنا نهد و با ایجاد تضاد بین دو دوره تاریخی ایران، یعنی ایران قبل از اسلام و ایران دوره اسلامی، اسلام و تعالیم آن را به عنوان عامل عقب ماندگی ایرانیان معرفی می نماید. باستان گرایی به عنوان یک پدیده فکری، فرهنگی و سیاسی از عوامل متعدد داخلی و خارجی سرچشمه می گیرد که مهمترین آنها کشف علت عقب ماندگی ایران توسط برخی روشنفکران و تاثیرات غرب و تحولات تاریخی آن از قبیل رنسانس و نگرش متفکران و نویسندگان غربی و تاثیرات تفکر شرق شناسی و نیز شعارهای مکتب ناسیو نالیسم، بی تاثیر نبوده است. رضا شاه با تکیه بر این شعارهای باستان گرایانه و ناسیونالیستی توانست این جریان فکری را در خدمت حکومت خویش قرار دهد و در این راستا دست به اقداماتی زد که حاصل آن تشکیل و تثبیت حکومت پهلوی بود.

واژگان کلیدی: پهلوی، باستانگرایی، تجدد، روشنفکری، استبداد.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان.

باستانگرایی در زمان پیدایش آن یک ضرورت و نیاز اجتماعی برای جامعه سنتی و عقب مانده ایرانی در برابر تمدن برتری طلب غرب بود. خلع وجود افتخارات میهنی، نفوذ استعمار و بیگانه، حضور استبداد و از همه مهمتر در بحث اجتماعی و فرهنگی سنت پرستی و ارتجاع و خفقان شدید در بطن جامعه و توده مردم ایران از جمله عوامل پیدایش آن بود.

باستان گرایی پدیده ای است که در عرصه فرهنگ، اجتماع و سیاست جامعه ایرانی از اواسط حکومت قاجاریه تا پایان سلسله پهلوی پدیدار گشته و طی چندین دهه به عنوان یکی از چالشهای مهم فکری و فرهنگی جامعه ایرانی، ذهن بسیاری از روشنفکران، نویسندگان، ادیبان و روزنامه نگاران و سیاستمداران را به خود مشغول کرده است. بررسی چگونگی بوجود آمدن این پدیده و ریشه های سیاسی و اجتماعی آن و نیز چگونگی سیر آن تا پایان حکومت رضاشاه موضوع اصلی این پژوهش است. باستان گرایی به عنوان یک چالش مهم فکری و فرهنگی در شکل گیری تاریخ معاصر ایران از موضوعات بسیار مهم و قابل بررسی است که باید به آن بیشتر توجه نمود.

این پژوهش در دو بخش، که ابتدا به چگونگی شکل گیری مقوله باستان گرایی در ایران می پردازد و در بخش دوم با رشد پدیده دیگری به نام ناسیونالیسم بعد از جنگ جهانی اول و ظهور کمونیست و پایان استعمار قدیم، به نوع نگرش باستان گرایی در ایران و تشکیل حکومت پهلوی و ظهور دیکتاتوری نظامی و نیمه فاشیست رضاشاهی، را ارزیابی می کند.

سهم همه تحولات جهانی قرون نوزدهم و بیستم چون انقلاب فرانسه، انقلاب صنعتی اروپا، انقلاب استقلال طلبی آمریکا، جنگ جهانی اول، پایان استعمار کهنه، و ظهور کمونیست و غیره در شکل گیری پیامد های درونی جامعه ایرانی و حکومت های ایران آن زمان و خصوصاً ایجاد مبحث باستانگرایی بسیار چشم گیر است.

همچنین در این تحقیق ضمن بیان اقدامات باستانگرایانه رضاشاه و تشکیل نهادها و سازمانهای در این خصوص به چگونگی زمینه سازی و کمک این جریان برای صعود

پهلوی ها به تخت سلطنت و کسب مشروعیت لازم به عنوان ائدولوژی حکومت خود در برابر ائدولوژی هایی چون کمونیست، ائدولوژی مذهبی و همچنین متفاوت با ائدولوژی کاپیتالیست غربی می پردازد. جریان باستانگرایی بعد از رضاشاه در دوره پهلوی دوم نیز ادامه پیدا کرده و به اوج خود که همان برگزاری جشن های دو هزار و پانصد ساله می باشد منتهی گردید.

روند شکل گیری جریان باستانگرایی در ایران

«باستان گرایی یا آرکائیسیم^۱ از مولفه های جدید برای نوسازی ایران به حساب می آید و در پی آن است تا با احیاء و تجدید حیات سنتها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه باز تولید نماید و زیرساختها و پایه های فرهنگی و اجتماعی نوینی را بر پایه سنتهای کهن بنا نهد» (اکبری، ۱۳۷۵: ۱۸۸)

باستانگرایی با این نگرش در پی آن است که فضای مربوط به گذشته را باز آفرینی کند. باستان گرایی در ایران دوره پهلوی عبارت بود از کم رنگ کردن و کنار گذاشتن فرهنگ و مذهب کنونی جامعه (اسلام) به عنوان عامل عقب ماندگی و جایگزینی یک فرهنگ جدید برگرفته از باورهای گذشته و نشان دادن تضاد و تفاوت بین این دو دوره تاریخی یعنی ایران باستان در اوج عظمت و درخشش با ایران دوره اسلامی یعنی زمان انحطاط و پس رفتگی، را دارد. در نهایت یک پیام نجات بخش دارد و آن کنارگذاشتن فرهنگ اسلامی و اعاده عظمت ایران قبل از اسلام است. جهت بررسی دقیق تر این موضوع باید نگاهی فشرده به سیر تاریخی و چگونگی تداوم و تحول فرهنگ و تاریخ ایران در ادوار مختلف داشته باشیم:

بنا به گفته هگل «ایرانیان نخستین قومی بودند که پا به تاریخ جهان گذاشته و یک حکومت جهانی ایجاد کرده اند و شیوه حکومتی مبتنی بر تساهل و مدارا با اقوام و مذاهب گوناگون از خود به یادگار گذاشتند.» (هگل، ۱۳۳۶: ۳۰۱) ایرانیان در دوره هخامنشی پایه گذار تمدنی عظیم بودند که روح آن در ادوار بعدی همواره زنده و پابرجا بود. با هجوم اسکندر و تمدن هلنیسم یونانی با برتری های خاص خودش که سعی در

نابودی تمدن ایرانی داشت ولی با ظهور اشکانی و بعد ساسانیان که احیاء‌کننده فرهنگ عصر هخامنشی بودند، تمدن ایرانی همچنان جایگاه خاص خود را به عنوان یک تمدن بزرگ در بین چند تمدن انگشت شمار آن دوران حفظ نمود. تا اینکه با هجوم عرب حکومت چهارصد ساله سالهای ساسانی به پایان عمر سیاسی خود می رسد و ایرانیان با حفظ میراث کهن و تمدن خود اسلام را می پذیرند. (نکته قابل توجه این است که حیات یک ملت صرفاً حیات سیاسی نیست که با از بین رفتن آن تمام ابعاد و مظاهر آن ملت نیز از بین برود و یا دچار دگرگونی شود، بلکه یک مورخ و محقق آگاه باید بین سقوط سیاسی دولتها با حیات فرهنگ و تمدن یک ملت تفاوت قائل شود).

به قول دکتر زرین کوب « تاریخ ایران در شکل اتصال هر دو نیمه خویش بارها از تنگناها، پیچ و خم ها و تاریکیها عبور کرده است و بارها چشم به روشنایی ها گشوده است و از همین جاست که هرگز امید و خوش بینی خود را از دست نداده و هر وقت نیمه مریی آن در طریق تعالی احساس خستگی کرده است، نیمه مخفی آن شوق و امید و اعتماد لازم را به وی القا کرده است و این است آنچه ظریفان، سر بقای ایران خوانده اند و در واقع جز قدرت معنوی و فرهنگی آن چیز دیگری نیست.» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲۷۵)

آنچه که در پی بیان آن هستیم این است که ملت ایران با سقوط سلسله ساسانی، حاکمیت عرب، قبول اسلام و با کنار گذاشتن دین زرتشتی دچار انحطاط و گسست تاریخی نگردید. بلکه سیر حیات تاریخی خویش را با پذیرش اسلام و حفظ بسیاری از نموده‌های فرهنگی و آداب و رسوم خویش تداوم بخشید و حتی با دانش ایرانی و برتریهای فکری تمدن خود پایه های اجتماعی و اعتقادی خویش را در قالب اسلام واقعی (شیعی) ریخت. بطوریکه علاوه بر نقش ملی و ایرانی خود تأثیر بسزایی در شکل گیری تمدن اسلامی داشت. دکتر علی شریعتی اعتقاد دارد که: «در طی چهارده قرن همراهی تاریخ ایران و اسلام، فرهنگی غنی و گسترده پدید آمده است که در آن هیچ یک را نمی توان از دیگری باز شناخت، فرهنگ ایرانی بدون اسلام جستن به همان اندازه محال است و غیر قابل تصور، که فرهنگ اسلامی را بدون ایران دیدن.» (شریعتی، ۱۳۷۶: ۱۴۶) با این حال اگر دین زرتشتی نیز جزئی از ملیت و علقه های ملی

و وطنی ایرانی بود با تمام فشارهای موجود آن زمان همانند دیگر میراث ایرانی چون زبان فارسی و آداب و رسوم و... با سرسختی تمام حفظ می گشت. ولی در زمان مورد بحث کارکرد دین زرتشتی جز یک ابزار سیاسی در دست پادشاهان و طبقه روحانی ساسانی جهت زورگویی و اجحاف به مردم چیز دیگری نبود و شاید ساده ترین دلیل کنار گذاشتن آن را نیز بتوان همین مسئله عنوان نمود.

ایرانیان با اینکه اسلام را قبول کردند ولی در برابر عربیت و تهاجم عرب و برتری آن با اشکال گوناگون ایستادند. با اینکه در این حیطه ما شاهد هستیم که ملت‌هایی مانند شام، مصر، سوریه و ... علاوه بر قبول اسلام، زبان خود و بیشتر جنبه های ملیتی خود را نیز از دست دادند و دچار انقطاع تاریخی در هویت ملی خود شدند و در دنیای عرب حل گشتند. ولیکن فرهنگ ملی ایرانی در هیچ برهه تاریخی از هزار سال پیش تا کنون چه در برابر تمدن هلنیسم یونانی یا هجوم اعراب که اسلام را به نوعی ابزار برتری خود قلمداد می کردند یا حمله غارتگرانه مغول دچار گسست و انحطاط نشده است. در عصر جدید نیز با ظهور مقوله استعمار و استعمارگری اگرچه همیشه دولت‌های ضعیف ایرانی بازپچه دست استعمارگران بودند ولی تنه اصلی ملیت و قومیت ایرانی هرگز دست خوش دگرگونی نگردید و حتی بارها موفق شدند که با خیزش های مردمی خود استعمار را وادار به عقب نشینی کنند.

زبان فارسی به عنوان مهمترین رکن قومیت ایرانی که ایران قبل از اسلام را به ایران اسلامی پیوند می زند و همچنین در قلمرو اندیشه سیاسی نیز اندیشه ایران‌شهری ایران باستان و دیوانسالاری ایرانی در تمام حکومت های شکل گرفته در تاریخ ایران بعد از اسلام حضور داشته است. توده مردم نیز با حفظ آداب و رسوم اجتماعی و فرهنگی خود و شاعران و ادیبان ایرانی با انتقال این موارث به نسل‌های بعدی مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی (شاهنامه)، همگی به نوعی ادامه دهنده راه تمدن و فرهنگ ایرانی بوده اند. با توجه به مطالب فوق و اهمیت مقوله باستان گرایی در عصر حاضر باید عنوان نمود که باستان گرایی در ایران پیوستگی و ارتباط نزدیکی با تمدن غرب دارد و نتیجه برخورد جامعه سنتی ایرانی با تمدن و تکنولوژی توسعه طلب غرب است.

در سده های اخیر سقوط سلسله صفوی به عنوان آخرین دولت قدرتمند ایرانی بوسیله افغانها و به دنبال آن ظهور حکومت‌های ایلیاتی در ایران و دوران یکصد ساله هرج و مرج و ناامنی تا شکل گیری سلسله ضعیف قاجاریه و تداوم شاهنشاهی و دیکتاتوری پهلوی در ایران ما شاهد شکل گیری و جهش سریع تمدن اروپایی و غربی در برابر تمدن شرقی و اسلامی هستیم. (زیبا کلام، ۱۳۷۶: ۱۶۱ به بعد)

در اروپا با شروع رنسانس- انقلاب صنعتی و انقلاب توسعه یافته سیاسی و اجتماعی چون انقلاب اجتماعی ۱۷۸۹م فرانسه و انقلاب سیاسی استقلال طلبی در آمریکا و ظهور حکومت‌های نوین و دموکراسی در برابر حکومت‌های دیکتاتور و مستبد شرقی شکل می گیرد.

بحث در مورد علل انحطاط و پس رفت جامعه ایرانی به ویژه پس از یک دوره پر رونق عصر شاه عباس صفوی (که شاردن سیاح فرانسوی، اصفهان، پایتخت ایران را جزء سه شهر بزرگ دنیا و همتای لندن و پاریس می شمارد.) مقوله بسیار مفصلی است که نیاز به کنکاش و بررسی فراوان دارد که در این گزیده نمی گنجد. برخورد ایران با روسیه و جنگ‌های ایران و روس در زمان قاجاریه و دو معاهده ننگین ترکمانچای و گلستان و نوع برخورد حقارت آمیز امپراطوری استعمارگر انگلستان با ایران که از لحاظ روانی برای دولتمردان ایرانی پایان افسانه تمدن ایران قدرتمند به عنوان یک کشور شرقی بود و دیگر اینکه ایران در زمان برخورد با روسیه یک حکومت واپس مانده با یک جامعه سنتی و نهادهای عقب مانده و ابتدائی بود. در حالی که همانطور که عنوان شد در اروپا انقلاب صنعتی و دوره استعمارگری فرا رسیده است. جامعه ایرانی در این زمان سرگرم حل معضلات و مشکلات داخلی خود بود و از این تحولات و پیشرفتهای شکل گرفته در اروپا کاملاً بی اطلاع ماند. موارد فوق همگی از علل مهم برای روشنفکران و برخی دولتمردان ایرانی جهت دستیابی به تمدن غربی بود. (شمیم، ۱۳۷۴: ۸۴ به بعد)

ظهور روشنفکران ایرانی تحصیل کرده در غرب که در صدد کشف علل عقب ماندگی جامعه ایرانی بودند و با مفاهیم جدیدی چون ملیت، ناسیونالیسم و وطن پرستی آشنا شده و مسلماً سعی در انتقال این مفاهیم و ایدئولوژی ها به جامعه ایرانی را داشتند. (سرمد، ۱۳۷۲: ۳۷) اکثریت آنها عموماً تمایلات باستان گرایانه داشتند و به خاطر خلع

وجود افتخارات میهنی در زمان حاضر به تمدن باستانی ایران می‌بالیدند و اعراب را نابود کننده تمدن ایرانی معرفی می‌کردند و خواستار بازگشت ایران به دوران طلایی و دست یابی به تمدنهایی چون هخامنشی و ساسانی بودند.

از جمله این پیشگامان می‌توان به حسین قلی آقا یا (حسینعلی آقا) که در پاریس درس خوانده بود و حتی در انقلاب ۱۸۴۸ م فرانسه شرکت داشته است. او تازیان را دشمن ایرانیان و ایران می‌دانست. و ستایش گر آیین زرتشتی بود (آدمیت، ۱۳۷۵: ۲۵۲) بعد از حسینقلی آقا کسان دیگری چون: میرزا فتحعلی آخوندزاده متولد ۱۲۲۸هـ/۱۸۱۲م یک روشنفکر سکولار زمان قاجاریه است. که دین و مذهب را عامل فلاکت و عقب ماندگی مسلمانان می‌داند. او در پی یافتن علل عقب ماندگی جامعه ایرانی بود. ایران باستان در نظر وی مدینه فاضله بوده است که اعراب آن را ویران کرده اند. از مهمترین آثار وی می‌توان به «مکتوبات کمال الدوله» و «الفبای جدید» اشاره نمود.

جلال الدین میرزای قاجارمتولد ۱۲۴۶ هـ/۱۸۲۹م پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه قاجار که تحت تاثیر اندیشه های آخوندزاده قرار داشت. خانه او محل تشکیل جلسات فراماسونری « فراموشخانه» ملکم خان بود. از مهمترین آثار وی می‌توان به « نامه خسروان» و مقالاتی در مورد احیای زبان فارسی و کنار گذاشتن واژه های عربی اشاره نمود. میرزا آقاخان کرمانی متولد ۱۲۷۰ هـ وی نیز تحت تاثیر افکار آخوندزاده قرار گرفت و دشمن دین و مذهب شد و طرفدار زیر و رو کردن دین و دنیای ایرانیان گردید میرزا آقاخان از جمله نمایندگان افراطی دو آئین ناسیونالیسم شوونیستی و باستانگرایی بود. (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۸۶)

این پیشگامان باستانگرایی در ایران اعتقاد داشتند که آغاز عقب ماندگی فلاکت ایرانیان در حمله عرب به ایران و تداوم این عقب ماندگی را ناشی از حاکمیت و تعلیمات اعراب که همان احکام اسلام باشد دانسته اند. در خصوص ارتباط مبحث ناسیونالیسم با اندیشه باستانگرایی در ایران باید عنوان نمود که:

ناسیونالیسم در اروپا از دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م) است که دیدگاه جدیدی در مورد ایجاد حکومت پایه گذاری می‌کند. ناسیونالیسم در کل به معنای

ملیت‌گرایی است. ملت مرکب بود از افرادی که دارای زبان، فرهنگ، نژاد، دین و آداب و رسوم واحد با یک محدوده جغرافیای مشترک هستند. اهداف مکتب ناسیونالیسم هوشیاری ملی و آگاهی یافتن ملت نسبت به هویت خود و حاکمیت ملی بود. (درویش پور، ۱۳۷۴: ۲۵)

ناسیونالیسم در ایران در قرن ۱۹ با تماس روشنفکران ایرانی با غرب پدیدار گشت. تاریخچه روحیه ناسیونالیستی در ایران را شاید بتوان در شاهنامه فردوسی، نهضت شعوبیه، مذهب تشیع، فرقه اسماعیلیه و قیام‌هایی چون بابک خرم‌دین، افشین، مازیار، مردآویج، یعقوب لیث و حکومت شیعه صفوی و تلاش‌های عباس میرزا و قائم مقام قزوینی، امیر کبیر، قیام تنباکو، نهضت مشروطه و... مشاهده نمود. مبحث ناسیونالیسم در ایران به خاطر دگرگونی‌های شکل گرفته در اروپا، عقب ماندگی ایرانیان، وجود استعمار، استبداد، ظهور روشنفکران جدید پدیدار گشت. (کاتم، ۱۳۷۱: ۵۳-۱۹)

روشنفکران ایرانی در برابر تمدن غرب به کورش و داریوش به عنوان چهره‌های ناسیونالیست ایرانی می‌بالیدند. پس از جنگ جهانی اول این ناسیونالیست‌های ایرانی علل عقب افتادگی ایرانیان را اعراب و سوغات آنان می‌دانستند. این ناسیونالیست‌ها از جمله شاعران روزنامه‌نگاران و ادیبانی چون: سید حسن تقی‌زاده (مدیر روزنامه کاهه)، حسین کاظم‌زاده (مدیر روزنامه ایرانشهر)، ذبیح‌بهر روز، ابراهیم پورداوود، صادق هدایت، ادیب الممالک، بزرگ علوی و شعرایی مانند یغمای جندقی، عارف، میرزاده عشقی، فرخی یزدی و فرصت شیرازی و همچنین رمان‌های تاریخی مانند: «عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر» نوشته موسی کبودرآهنگی، «دام گستران یا انتقام خواهان مزدک» و «مانی نقاش» از صنعتی‌زاده کرمانی، «سرگذشت کورش» از میرزا حسن خان بدیع به نوعی با یک روحیه ناسیونالیستی افراطی و احساسی به ایران باستان و افتخارات آن می‌اندیشیدند و سعی داشتند که این افکار و آرزوهای آرمانی را به بطن جامعه سنتی و مذهبی ایران آن زمان وارد نمایند. که البته برخی از آنان در این رهگذر دچار سردرگمی شدند. اندیشه ناسیونالیستی ایرانی نتوانست وظایف خود را درست انجام دهد، زیرا این تفکر در درجه اول میوه و ثمره تمدن غرب بود و محصول طبیعی جامعه ایرانی نبود و دیگر اینکه به دلیل وابستگی شدید فکری ناسیونالیست‌های ایرانی به

دستاوردهای فرهنگی و تکنولوژی غرب، که مدینه فاضله خویش را در غرب و غربی شدن می دیدند و از مقابله با استعمار که مهمترین عامل عقب افتادگی جامعه ایرانی بود، عاجز ماندند و حتی برخی نیز وسیله نیل به اهداف استعمار شدند. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۲۶-۱۲۷)

در نتیجه دستاورد ناسیونالیسم در غرب باعث ظهور ملت‌های مستقل با نظام‌های دمکراسی و قانونی شد ولی در ایران منجر به ایجاد یک حکومت دیکتاتوری و باعث از بین رفتن نظام مشروطه و نهادهای نوپای دمکراتیک و آزادی مدنی شد که این با مشرب ناسیونالیست بین المللی، طرفدار حاکمیت ملی بسیار متفاوت و متناقض است. شاید دانستن این نکته مهم باشد که خیزش و ظهور ناسیونالیسم رمانتیک باستان‌گرا در ایران، نه ناشی از توطئه خارجی بود و نه محصول و دست پخت رضا شاه یا امپراطوری وی، بلکه خود رضا شاه محصول این ناسیونالیسم رمانتیک و احساسات و ارزش‌های نیمه اروپایی بود که بعد از جنگ جهانی اول [ظهور کمونیست و توجه به بحث تمرکز گرایی] ایران را فرا گرفته بود. (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۴۷۶)

از جمله مباحث دیگری که بر روند شکل‌گیری باستان‌گرایی در ایران نقش داشته است مبحث شرق‌شناسی و بحث دشمنی با اسلام که مبنای فکری شرق‌شناسان و ضدیت آنان با اسلام و مسلمانان و شخص پیامبر اسلام (ص) است. همچنین گرایش نژاد پرستان شرق‌شناسان، که در دید اروپاییان از عهد باستان تاکنون شرقیان وحشی، بربر و غیر متمدن می‌باشند، که ریشه این تفکر در نگرش یونانیان به اقوام غیر یونانی می‌رسد و اروپاییان خود را متمدن‌ترین و برترین نژادهای روی زمین می‌پنداشتند. (سعید، ۱۳۷۱: ۱۱۲) بسیاری از پژوهشگران و روشنفکران ایرانی خود مستقیماً یا شاگرد شرق‌شناسان بوده‌اند و یا با آنها حشر نشر داشته‌اند و یا اینکه بطور غیر مستقیم از طریق آثارشان از آنان تاثیر گرفته‌اند. تقی زاده در مجله کاوه سخت تحت تاثیر عقاید شرق‌شناسان است و بیشتر مقالاتی که در مورد ایرانیان باستان به نگارش در آورده است ترجمه آثار شرق‌شناسان و ایران‌شناسان است. (کاوه، ۱۳۳۴: ۳) و همین‌طور مجله ایران شهر که بر پایه پژوهش‌های ایران‌شناسان مقالات خود را نوشته است. ابراهیم پورداوود از شاگردان بلافصل شرق‌شناسان بود وی از محضر خاورشناسانی چون

هارتمان^۱، شدر^۲، ادوارد بروان^۳، میتوخ^۴ و دیگران بهره برده است. (مصطفوی، ۱۳۷۲: ۴۵)

رضاشاه و جریان باستانگرایی:

سالهای پایانی سلسله قاجار به دلیل ضعف شدید حکومت مرکزی و اشغال ایران توسط بیگانگان و دخالت شدید آنها در امور داخلی کشور، ناامنی مناطق، وضعیت پر آشوب آن، بسیاری از ایرانیان اندیشمند را درباره علل این اوضاع به تفکر واداشته بود، که راه آن را جز ایجاد یک حکومت متمرکز و قوی نمی دیدند. که بتواند به آشوب، هرج و مرج، راهزنی و دخالت بیگانگان پایان دهد. پشتوانه ایجاد این حکومت متمرکز و قوی، عقاید ناسیونالیستی بود. جنگ جهانی اول و اشغال ایران و پیامدهای آن نیز از علل ایجاد این تفکر بود. و فکر ایجاد دولت متمرکز قوی با تکیه بر هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی در آثار اکثر روشنفکران آن زمان دیده می شود. (آوری: ۲۵۵)

بدین ترتیب این روشنفکران زمینه فکری و اجتماعی را برای ظهور یک حکومت مرکزی با پشتوانه ناسیونالیسم باستان گرایانه مهیا ساختند. انتشار روزنامه ها، مجلات و کتابهایی که همگی به ستایش شکوه و جلال ایران باستان و شاهنشاه را محور تمام تحرکات و اصلاحات و سمبل اقتدار و عظمت معرفی می کردند، آغاز گردید. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۲)

اندیشه کسانی چون عارف قزوینی، میرزاده عشقی، ملک الشعرای بهار، فرخی یزدی و موضع گیری مجلاتی چون کاوه و ایرانشهر با گرایشات شدید ناسیونالیست رمانتیک ضد عرب زمینه را خوب مهیا نمودند و به همراهی نظامیانی چون سلیمان میرزا اسکندری، داور، عبدالحسین تیمورتاش، سرهنگ حبیب اله شعبانی، سرتیپ امیر احمدی، یزدان پناه وامیر طهماسبی به دور شخصی رضاخان گرد آمدند. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۲۶)

1. Hartman
2. Shader
3. Advard brown
4. Metokh

اگر عامل خارجی روی کار آمدن رضاخان کودتای سوم اسفند (۱۲۹۹هـ) و مداخلات انگلیس قلمداد کنیم بی شک زمینه ساز این قدرت یابی، شور و علاقه ناسیونالیستی رمانتیک داخلی روشنفکران و برخی عوام بود. یکی از امیدهای این ناسیونالیستهای رمانتیک به رضاخان اقتباس سریع پیشرفتهای غرب و شکستن نیروی سنت و مذهب و رشد سکولاریسم بود. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۲۳)

با به قدرت رسیدن رضاخان وی مظهر آمال گرایشات ناسیونالیستی شدید ایرانی شده بود. برخی اقشار مخصوصاً جوانان تحصیل کرده اشتیاق و علاقه زیادی به اقدامات و اصلاحات او داشتند و بسیاری از مردم امیدوار به حل مشکلات و برداشته شدن موانع پیشرفت بودند. این روشنفکران وقتی متوجه تناقض افکار خود با اقدامات رضاخان شدند، که رضاخان تبدیل به رضاشاه شده بود. آنها بعد از استقرار دیکتاتوری رضاشاه دریافتند که اندیشه ناسیونالیسم باستانگرایانه آنان که در عمل باعث ظهور یک دیکتاتوری شده است که با آزادی مدنی و مشارکت سیاسی ملت در تضاد است، و اکثراً به مخالفت با رضاشاه پرداختند. اما شخص رضاشاه تا آخر عمر خود بصورت یک ناسیونالیست رمانتیک افراطی جهت دستیابی به اهدافش باقی ماند. او علایق شخصی خودش را علایق کشورش می دانست و از این تفکر ناسیونالیستی در جهت تقویت حکومت استبدادی و مشروعیت سازی برای سلسله پهلوی بهره برداری نمود. (کدی، ۱۳۶۹: ۲۷۸)

تبلیغات رسمی حکومت پهلوی در راستای تبلیغات باستان گرایی مانند تحقیق در ادبیات و زبان ایران باستان و آموزش زبان و خط پهلوی و تاریخ نگاری باستانی را شامل می شد. از جمله آثار شاخص باستان گرایانه این دوران می توان به آثار کسانی چون پوردوود، بزرگ علوی، صادق هدایت و کتاب «شهریاران گمنام» اثر احمد کسروی، «تا روزگار ما» اثر آرین پور، «ایران باستان» اثر پیرنیا و آثار یحیی دولت آبادی (حیات یحیی) که سه اصل درستی در رفتار، گفتار و پندار را سرلوحه برخی اشعار خود قرار داده است را می توان نام برد. (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۴۳۶)

حتی کسانی چون تقی ارانی قبل از گرایشات مارکسیستی دارای اعتقادات باستان گرایانه بوده و به احیاء دین زرتشت فکر می کرده است. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

از جمله نکات مورد توجه در این دوره تلاش زرتشتیان و پارسیان هند و زرتشتیان چین در همراهی رضاشاه برای احیاء فرهنگ و آداب و رسوم ایران باستان است. رضاشاه زرتشتیان را یادگار نیاکان و فرزندان اصیل و نجیب این آب و خاک می‌شمرد. (آوری: ۳۵۵)

از جمله این زرتشتیان ارباب کیخسرو و اقدامات او در ساختن مقبره فردوسی و اردشیر جی ریپورتر در تعلیم دین زرتشتی به بختیارپها و نقش او در شکل‌گیری کودتای رضاخان قابل بررسی است. (شمیم، ۱۳۷۴: ۳-۸۲)

محمدرضا پهلوی در کتاب مأموریت برای وطنم، در باره روحیات ناسیونالیستی رضاشاه (پدرش) ضمن اینکه وی را برخلاف پادشاهان قاجار که از نژاد ترک بودند از خانواده اصیل ایرانی می‌شمارد و می‌گوید: «هیچکس به اندازه پدرم به وطن خود ایمان نداشت و این ایمان به درجه عشق رسیده بود و به همین جهت صمیمانه معتقد بود که تمدن ایران از تمام جهات بر تمدنهای جهان برتری دارد و گذشته درخشان و پر افتخار وطن خود را به دیده تکریم و اعجاب می‌نگریست و نسبت به حفظ آداب و سنن باستانی علاقه شدیدی داشت.» (پهلوی: ۷۴)

سالهای سلطنت رضاشاه، دوران پی‌ریزی یک نظام جدید، متفاوت با بقیه حکومت‌های گذشته ایران بود. وی پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴ هـ.ش با تکیه بر ارتش و تفکر ناسیونالیستی افراطی و باورهای باستان‌گرایانه خود جهت کسب مشروعیت سعی در تداوم و حفظ سلطنت پهلوی داشت. باید این نکته را خاطر نشان ساخت که در اندیشه و اقدامات رضا خان در زمینه ناسیونالیسم آمیزه متناقضی وجود داشت. و این تناقض، آمیزه ابهام‌انگیز از ملی‌گرایی شدید و غرب‌گرایی بود. (فوران، ۱۳۷۸: ۳۳۷)

گرایش رضاشاه به غرب رابطه پیچیده عشق و نفرت بود. وی در یک سخنرانی خود خطاب به دانشجویانی که برای تحصیل عازم دانشگاه‌های اروپا بودند، اخلاقیات غرب را به شیوه حیرت‌انگیزی تحسین کرد و هدف از فرستادن دانشجویان را دیدن آموزش اخلاقی دانست و در عین حال از دانشجویان خواست که بهترین ایرانیان باشند و نسخه بدل غربی نشوند. و همواره از ملیت خود احساس غرور نمایند. (همان: ۲۳۷)

البته این تناقض منحصر به رضاشاه نبود و آن نیز به نوبه خود از افکار روشنفکران به رضاخان منتقل شده بود. چه قبل از کودتا و چه بعد از کودتا. که به وضوح در مجلات و روزنامه ها و نوشته هایشان دیده می شد. همچنین بعد از به قدرت رسیدن رضاشاه، اصلاحات و اقدامات رضاخان در جهت هرچه بیشتر غربی شدن و هماهنگ شدن با غرب پیش می رفت و به اقتباس از فرهنگ و تکنولوژی مدرن اروپایی می پرداخت، آنها نیز از عقب مانده ترین نظام سیاسی جهان حمایت کرده و به توجیه ایدئولوژی نظام شاهنشاهی پرداخته و آن را یکی از ارکان تشکیل دهنده جامعه و فرهنگ ایرانی معرفی می نمودند. در ذیل به برخی از اقدامات باستان گرایانه رضاشاه اشاره گردیده است:

- **جشن تاجگذاری**، گرایش باستان گرایانه رضاخان از هنگام جشن تاجگذاری او به وضوح نمودار گشت. وی با گزینش نام پهلوی برای سلسله خود علاقه خود به ایران دوره قبل از اسلام و ساسانی نشان داد. تاجگذاری او نیز به شیوه آداب و رسوم تاجگذاری شاهان باستانی ایران صورت گرفت. (آلول ساتن: ۲۰۳-۲۰۱) خطابه های حماسی فروغی در این جشن که رضاشاه را ادامه دهنده راه شاهان ایران چون کورش و داریوش خطاب می کند.

- **فرهنگستان زبان**، یکی از اولین نمودهای باستان گرایی که در میان اهل شعر و ادب بروز کرد، سره نویسی و استفاده از کلمات فارسی خالص و عدم استفاده از واژه های بیگانه عربی بود. از پیشگامان این سره نویسی می توان به جلال الدین میرزا قاجار، یغمایی جندقی و ادیب الممالک فراهانی اشاره نمود.

در زمان رضا شاه، ذبیح بهروز و ارباب کیخسرو به همراهی فروغی و حکمت موضوع پاکسازی لغات عربی را به شاه اطلاع دادند و چون رضاشاه تازه از سفر ترکیه بازگشته بود و در آنجا شاهد پاکسازی زبان ترکی از اصطلاحات عربی و فارسی قرار گرفته بود، این فکر را پسندید (هدایت، ۱۳۴۴: ۲۰۷) و انجمنی به نام فرهنگستان که اکثر اعضای آن با روحیه ناسیونالیستی افراطی که سعی در دور ریختن اصطلاحات و لغات عربی داشتند، تأسیس شد. ولی در اصل چنین بود که این فرهنگستان به جای اینکه به پویایی و زنده نگه داشتن زبان فارسی کمک کند آن را بی محتوی کرد و از غنای لغات

رایج آن کاست و نیز وسیله ای برای مبارزه با مذهب شد و به بهانه پارسی گرایی با تمام مظاهر عربیت که اسلام نیز مظهري از آن تلقی می شد به مبارزه با مذهب پرداخت. در عین حال وسیله ای برای ترویج و هموار ساختن نظام شاهنشاهی در رژیم پهلوی گردید. در این راستا بسیاری از اسامی شهرها و روستاها را تغییر داد و اسم جدید با ترکیبی از همایون، شاه، پهلوی و رضا بجای اسامی قدیمی و تاریخی قرار دادند. از جمله انزلی به پهلوی، علی آباد به شاهی، ارومیه به رضائیه و سلماس به شاهپور و به دنبال این سیاست بود که بسیاری از رجال دولتی و مردم نامهای خانوادگی فارسی اصیل که بیشتر هم از ایران قبل از اسلام بود برگزیدند. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۷۶)

لغات ساخته فرهنگستان به صورت مجموعه به ادارات و مؤسسات دولتی و مدارس در هر ماه فرستاده می شد. (خامه ای، ۱۳۶۸: ۲۲۰)

- هزاره فردوسی، یکی دیگر از موضوعاتی که اکثریت باستان گرایان آن را انجام می دادند، تمجید و ستایش از فردوسی و شاهکار وی شاهنامه بود. باستان گرایان با تحریف بسیاری از واقعیتهای درباره فردوسی و نادیده گرفتن بسیاری از اشعار وی در مدح پیامبر و ائمه، فردوسی را فردی حماسی معرفی می کردند که در پی احیاء آداب و رسوم ایران باستان و آئین زرتشتی بوده است که با سرودن شاهنامه دشمنی خود را با اعراب و اسلام بیان کرده است. (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۴۲۲)

رضاشاه که عاشق و شیفته داستانهای حماسی فردوسی بود در سال ۱۳۱۲ هـ ش از مجلس خواست مخارج بنای مقبره فردوسی را در بودجه بگنجاند. ساخت مقبره فردوسی یکسال طول کشید و با گرفتن جشن هزارمین سال تولد فردوسی که مراسم جشن در ۲۰ مرداد ۱۳۱۳ هـ ش در کنار مقبره فردوسی در طوس برگزار شد و افراد زیادی نیز در این جشن شرکت کردند. (آوری: ۶۵)

- ایران بجای پرسی و تأثیرات نازیسم آلمان، اقدامات باستان گرایان رضاشاه مخصوصاً در نیمه دوم سلطنتش از نازیسم آلمان متأثر بود. آلمانها در این دوران جانشین انگلیس در ایران شده بودند. شاید این اقدام رضاشاه سیاست کشاندن پای نیروی سوم جهت کنترل فشار روس و انگلیس بود (فوران، ۱۳۷۸: ۳۶۸) و حتی یکی از

اصلی ترین عوامل این گسترش روابط علاقه شخص رضاشاه به حکومت دیکتاتور مآبانه هیتلر و شعارهای برتری نژادی هیتلر بود. آلمانها به برتری نژادی نورمنک و مردم ایران را در قالب نژاد آریین با تبلیغات فراوان اعلام کردند. و روابط مخفیانه بین رضاشاه و نازی ها برقرار شد. رضاشاه حتی قبل از هیتلر و حزب نازی یک ناسیونالیست معتقد به برتری نژاد آریایی بود. مدتی پس از جشن کنگره هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳هـ دولت ایران به اطلاع کلیه سفارتخانه های خارجی مقیم تهران رسانید که از این به بعد به جای پرس، پرشیا، پرشین، ایران را به کار ببرند، هدف از این کار نشان دادن اصل تبار آریایی ایرانیان بود. (آوری: ۶۵)

- تغییر ماه های عربی به فارسی و سال قمری به شمسی، در فروردین ۱۳۱۴هـ
ش تمام ادارات و نهادهای دولتی مکلف شدند به جای ماه های عربی، از ماه های فارسی و به جای تاریخ قمری از تاریخ شمسی استفاده کنند. که یحیی دولت آبادی در آثار خود این اقدام را بسیار می ستاید. (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۳۹۸)

- لغو امتیاز کشف آثار باستانی، یکی دیگر از اقدامات رضاشاه در جهت بها دادن به ایران باستان لغو امتیاز انحصاری کشف آثار باستانی بود که در انحصار فرانسه قرار داشت. رضاشاه این امتیاز را لغو نمود و در اختیار دولت قرار داد. او از این اقدام دو هدف را دنبال می کرد: یکی تشویق اقدامات باستان شناسی بود تا بقایای تاریخ باستان را کشف کرده و بر تاریخ پر افتخار ایران بیفزاید و هدف دیگر نشان دادن چهره ای ملی از خود که در صدد مبارزه با نفوذ بیگانگان است. (صدیق، ۱۳۴۰: ۳۲۶)

رضاشاه علاقه خاصی به تخت جمشید داشت و چند بار از آن دیدن کرد. در سال ۱۳۰۹هـ ش موزه ایران باستان در تهران و ۱۳۱۷هـ ش موزه پارس در شیراز تأسیس گردید. در زمینه هنر و معماری نیز کوشش هایی صورت گرفت تا ساخت ساختمانها و سر ستونهای باستانی ایران از جمله تخت جمشید رایج گردد. از جمله این ساختمانها ساختمان موزه ایران باستان، شهربانی تهران، بانک ملی، دادگستری تهران و مقبره فردوسی در طوس بود. (ایوانف، ۱۳۵۶: ۸۸)

- سازمان پرورش افکار، سازمان پرورش افکار سازمانی بود که در جهت تلاش برای ساختن پشتوانه فکری برای مشروعیت بخشیدن به رژیم رضاشاهی فعالیت می کرد. و از جمله سازمانهایی بود که به تقلید آلمان نازی و فاشیست ایتالیا به وجود آمد. (آبراهامیان، ۱۳۷۱: ۱۳۱) این سازمان در سال ۱۳۱۷ هـ ش با حضور شخصیتهای برجسته تأسیس شد. از جمله مهمترین اقدامات این سازمان ترویج باستان گرایی و آریاگرایی و ستایش اصلاحات رضاخان بود. این سازمان شش کمیسیون در موضوعات مختلف مانند تدوین کتب، هنرپیشگی، نمایش، موسیقی، مطبوعات و سخنرانی داشت. ایجاد روحیه ناسیونالیستی به نسل جوان از اهداف دیگر این سازمان بود. (فوران، ۱۳۷۸: ۳۳۶)

- تاریخ نگاری، تاریخ نگاری یکی از ابزارهایی بود که در خدمت حکومت رضا شاه قرار گرفت. در پی اهداف سیاسی و اجتماعی خاصی که هدفش ساختن تصویری از نظام سیاسی ایران باستان در جهت مشروعیت دادن تاریخی به حکومت رضا شاه است. رضا شاه سعی داشت که تاریخ ایران را در دوران اسلامی از اهمیت بیندازد. (۲۰/ص ۸) این تاریخ نگاری به دوره اسلامی با تحریف و بی توجهی نگاه می کند. برای مثال می توان به کتبی مانند: «تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه» از عبدالله طهماسبی، «شاهنشاهی پهلوی» از نوبخت، «دودمان پهلوی» از جعفر شاهید، «اندیشه های رضا شاه کبیر» از فتح اله بینا اشاره نمود. همچنین از کتب مهم این دوران می توان به «تاریخ شهریاری شاهنشاه رضا شاه پهلوی» اثر سعید نفیسی و «همبستگی یا یگانگی ملی ایرانیان» از حسینقلی مؤیدی که بر پایه ایدئولوژیک کل نظام شاهنشاهی به نگارش در آمده است و شاه را رکن ملیت ایرانی عنوان می کند، اشاره نمود.

از جمله دیگر اقدامات رضا شاه جهت مبارزه با مذهب و شعائر اسلامی می توان به کشف حجاب، غیر قانونی کردن لباس محلی و برخورد شدید با روحانیون به عنوان رهبران دینی اشاره کرد که این اقدامات نیز به نوعی از همان تفکر باستان گرایانه وی نشأت می گرفت.

نتیجه گیری:

باستان گرایی در ایران همان طور که عنوان شد محصول عوامل متعدد داخلی و خارجی است و در پی اهداف و مقاصدی معین می باشد. هر چند که با گسترش آن در جامعه ایرانی که مذهب تمام تار و پود آن را در بر گرفته بود هرگز باستان گرایی و آیین باستانی احیاء نشد. بلکه این حرکت تا حدی باعث خلاء فرهنگی و جایگزینی فرهنگی غربی گردید و بیشتر نتایج این حرکت غربزدگی شد تا باستان گرایی. باستان گرایی ایرانیان مانند حرکت رنسانس شکل گرفته در اروپا با تحول و تکوین همراه نبود بلکه یک حالت احساسی و رمانتیکی و غیر قابل اجرا در یک جامعه مذهبی و شرقی بود که هزار سال بود با این فرهنگ و دیانت اسلامی زندگی می کرد.

روشنفکران و نویسندگان ایرانی در این زمان به جای اینکه از تازیخ غنی و ریشه دار خود در جهت نگاه به آینده و ساختن جامعه همگام با تمدن و تکنولوژی جهان و با تکیه بر فرهنگ غنی جامعه خویش بپردازد با برداشتهای غلط خود از تاریخ به جنگ با فرهنگ و سنن رایج جامعه خودش به عنوان عامل عقب ماندگی برخاستند. گرچه ملت‌هایی با فرهنگ و تاریخ کهن مانند ایران باید با تکیه بر فرهنگ استوار خود موقعیت حال و آینده شان را تعیین کنند. اما گهگاه دچار آفت‌هایی می شوند که به تاریخ زدگی و برداشت سیاسی از تاریخ می شوند یعنی تغییر تاریخ بر طبق سیاست و مصلحت زمانه که بر واقعیت مسلم تاریخی پرده می افکند.

باستان گرایی پهلوی وسیله ای جز نیل به اهداف آنان که همان ایجاد و تثبیت حکومت پهلوی و کسب مشروعیت برای آن و حذف نهادهای نوپای دموکراسی و مشروطه خواهی ایرانیان برای ایجاد یک دیکتاتوری که از منفورترین نوع حکومت آن زمان بود، چیز دیگری نبود. تلاش رضاشاه برای مبارزه با مذهب و دین ناشی از روحیه ملی گرایی و ناسیونالیستی او نبود بلکه تلاشی در جهت شکل گیری امپراطوری خودش بر پایه یک ایدئولوژی باستانی و ملی گرایی بود که جهت سرپوش گذاشتن به نحوه شکل گیری آن یعنی کودتایی از طرف یک دولت بیگانه، بود. شخصیت دیکتاتور گونه رضاشاه با شعارهای ناسیونالیستی و باستان گرایی او در تفاوت و تناقض است.

جریان باستان گرایی به علت نادیده گرفتن نهادهای قوی و ریشه دار مذهبی با وجود تمام تبلیغات و اقداماتی که در این راستا انجام داد، در نهایت به شکست انجامید و با عکس العمل شدید مردم که همچنان ریشه در مذهب و سنت داشتند مواجه گردید و انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک انقلاب منحصر به فرد مذهبی در قرن بیستم پاسخی به تمامی این افکار و اقدامات باستان گرایانه بود و در نهایت بی پایه و اساس بودن این جریان را ثابت کرد.

حقیقت این است که فرهنگ کنونی با تلفیق بین فرهنگ ایرانی و اسلامی شکل یافته است و با این تلفیق، دو بال نیرومند در شکل دهی به هویت و ملیت خویش بدست آورده است. همانطور که اقدام باستان گرایانه در کنار گذاشتن مهمترین بال جز شکست و طرد شدن نتیجه ای نداشت، تکیه بی تناسب و زیاد بر فرهنگ مذهبی و ندیده گرفتن و بی اعتنایی به فرهنگ ملی می تواند نتیجه را عیناً تکرار کند.

منابع:

- آبراهامیان، یوراند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.
- آدمیت، فریدون، اندیشه های آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، تهران ۱۳۷۵.
- آلول ساتن، ال.پی، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم جوری، بی تا، بی جا.
- آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیع مهر آبادی، چ دوم، موسسه انتشارات عطایی، بی تا.
- اکبری، محمد علی، رویکرد غربگرایان به نوسازی ایران، کتاب سروش، چ اول، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۵.
- ایوانف، م.س، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسین قائم پناه، بی تا، بی جا، تهران ۱۳۵۶.
- بیگدلو، رضا، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، پایان نامه دانشگاه اصفهان.
- پوریانژاد، فرهاد، تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از پایان جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۲۹۹، پایان نامه دانشگاه اصفهان.

- پهلوی، محمد رضا، ماموریت برای وطنم، چاپخانه سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبا، بی جا.
- خامه ای، انور، چهار چهره، چ اول، شرکت کتاب سرا، تهران ۱۳۶۸.
- درویش پور، حجت اله، بررسی پدیده ناسونالیسم در جهان غرب، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۴.
- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، چ ششم، ج ۴، انتشارات عطار و فردوس، تهران ۱۳۷۱.
- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، ج ۲، چ اول، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۵.
- زیبا کلام، صادق، ما چگونه ما شدیم، چ سوم، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۶.
- سرمد، غلامعلی، اعزام محصلین به خارج از کشور، چ اول، انتشارات نشر بنیاد، تهران ۱۳۷۲.
- سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه عبدالکریم گواهی، چ اول، دفتر نشر فرهنگی اسلامی، تهران ۱۳۷۱.
- شاهرخ، کیخسرو، یاداشتهای ارباب کیخسرو و شاهرخ، به کوشش جهانگیر اشیدری، بی جا، بی تا، تهران ۱۳۳۵.
- شریعتی، علی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، (مجموعه آثار ۲۷)، چاپ پنجم، انتشارات الهام، تهران ۱۳۷۶.
- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، چ ششم، انتشارات مدبر، تهران ۱۳۷۴.
- شهبازی، تاریخ نگاری در بوته نقد، ایران ۱۳۷۶/۱۱/۸.
- صدیق، عیسی، یادگار عمر، ج ۱، چ دوم، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران ۱۳۴۰.
- فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، چ دوم، مؤسسه فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۸.
- کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۱.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چ ششم، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.

- کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، موسسه خدماتی و فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۱.
- کاوه، ۱۸۱، ربیع الاول ۱۳۳۴ هـ ص ۳.
- کدی، نیکی، آر، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۹.
- محیط طباطبایی، محمد، تاریخ مطبوعات، چ اول، موسسه انتشارات بعثت، تهران ۱۳۶۶.
- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، ج ۶، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲.
- مصطفوی، علی اصغر، زمان و زندگی استاد پور داوود، چ اول، ناشر مولف، بی جا، بی تا، تهران ۱۳۷۲.
- هدایت، مهدی قلی، خاطرات و خطرات، چ دوم، کتاب فروشی زوار، تهران ۱۳۴۴.
- هگل، گ.و، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، موسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر، بی جا، بی تا، تهران ۱۳۳۶.

